

استاد دو حجره رو بروی هم داشت
یکی محل زندگی وی بود که در حدود ده
متر مربع مساحت داشت ، دیوارهای آن
بکلی سیاه شده و ساس در آن جای گرفته
بود در کف اطاق چند نمده پاره پاره پهن
شده بود که روی آنها پراز ریزه های چوب
سفید و خاکستر سیگار بود یک پستو هم داشت که
سقف دالان حجره ها بود و با نردبان
کوچکی باید داخل آن می شدند این جا
محل چوب سفید و ذغال و این گونه وسایل
زندگی بود در يك گوشه حجره جابجاری

دیواری بود که از اجاق آن برای پخت و پز
استفاده می شد در يك گوشه حجره نزدیک
پنجره ی بزرگی که به بالا خیابان بازمی شد
يك تشک از پارچه کهنه و پاره پاره و سوراخ
سوراخی پهن بود که استاد روی آن می نشست
و در جلو استاد قوطی سیگار و کبریت و چند
کتاب و يك زیرسیگاری (بقول خود استاد:
مکتف) دیده می شد به خاطر آبله يك چشم
وی بکلی کور شده و از چشم دیگر يك
ربع باقی مانده بود که به زحمت با آن
مطالعه می کرد و آنهمه محفوظات ذخیره



کرده بود.

اطاق دیگر که قدری تمیز بود پیش طره‌ای داشت که مشرف به حیاط مدرسه بود. کف این اطاق باندهای توتری فرش شده و روی آنها رو فرشی‌ای از پارچه قلمکار گسترده شده بود در سمت جنوب این حجره يك پستوی بزرگ بود که در حقیقت به منزله‌ی کتاب‌خانه اسناد به شمار می‌رفت .

استاد در این اطاق از شخصیت‌هایی که بدیدن او می‌آمدند پذیرایی می‌کرد و مهمان‌خانه مانندی بود که مبل و صندلی نداشت . و برسم آن زمان روی زمین می‌نشستند.

این اسناد فضیلتمند بدین‌سان مدت ۴۰ سال در این حجره‌ها بسر برده و شب و روز به مطالعه و تدریس و تربیت جوانان سرگرم بود . عمر معاش او از وظیفه‌مدرسی بود که از آستان قدس به او پرداخت می‌شد و وظیفه‌ی ناچیز مدرسه نواب و مبلغ کمی که برادر وی بابت ملك ارثی هر سال از نیشابور برای او می‌فرستاد اسناد با این‌ها می‌زدگی محقر خود را تأمین می‌کرد ، و بسیار هم از زندگی خود راضی بود و هرگز زبان بشکایت نمی‌گشود و همه‌ساله مبلغی را به خریدن کتب لازم اختصاص میداد چنانکه در کتابخانه‌ی وی کلیه‌ی کتابهای چاپ لیدن و تواریخ معتبر و دیوان‌های

شاعران فارسی زبان و شاعران عرب گرد آمده بود و دوستان و ارادتمندان وی نیز کتابهایی را که مورد نیاز او بودند دسترس وی می‌گذاشتند .

بارزترین خصوصیت اخلاقی او مفاعت نفس و قناعت و بی‌نیازی بود چنانکه هرگز از هیچکس کوچکترین ارمغانی را نمی‌پذیرفت و این کار را بر طمع کاری حمل می‌کرد ، بجز چند تن از ارادتمندان معتمدوی مانند :

شادروان شاهزاده‌ی مرتضی میرزا قهرمان متخلص به شکسته که در نزد استاد تلمذ کرده بود و روزنامه‌ای بنام خورشید منتشر میکرد و برادروی شادروان شاهزاده‌ی سالار مظفر رئیس قشون سابق مشهد و شادروان شاهزاده‌ی ایرج میرزا جلال‌الممالک شاعر نامدار که او را در روزهای تعطیل دعوت می‌کردند بخانه‌ی هیچکس نمی‌رفت . ایرج روزهای جمعه در منزلش از ادیب و دیگر شاعران و اهل ذوق آن‌روزگار مشهد دعوت می‌کرد و محفلی تشکیل می‌داد که می‌توان آن را به انجمن ادبی همانند کرد . در آن محفل شادروان سیدحسن طبسی مشکان (مدیر مجله‌ی دبستان) شادروان حسن حبیب (نواده‌ی مرحوم حاج میرزا حبیب‌عارف و مجتهد نامور) شادروان مرتضی میرزا قهرمان . شادروان نساج خویی شاعر با ذوق و آگاهی شاعر و موسیقیدان و چندتن دیگر از شاعران نامور خراسان مانند : مؤید ثابتی و فرخ‌ودانش



و صدرالتجار شرکت داشتند . آقای مجد العلی بوستان نیز که از شاگردان خصوصی ادیب بود برای فراهم آوردن ا شماره ایرج بمنزل وی می رفت و با مرحوم عبرت که دیوان ایرج رامی نوشت همکاری می کرد .

پس از چند ماه که صبح و عصر به حجره‌ی ادیب می رفتم و صمیمانه به استاد خدمت می کردم ، روزی جلیل آقا یا فروزانفر مرحوم در درس خصوصی صبح حاضر شد و پس از آنکه به مدرس برای درس عمومی رفتیم بمن گفت : پس خاله خوب شد که درغیاب من تو وظیفه‌ی مرا به عهده گرفتی حالا خواهش می کنم عصرها من به جای تو بحجره‌ی استاد بروم و وظیفه‌ی سابقم را انجام دهم . من هم این پیشنهاد را پذیرفتم و پس از چند روز قرار گذاشتیم منتهایی را که در نزد استاد می خوانیم باهم مباحثه کنیم چون در مدارس قدیم رسم بود که هر طالب علمی برای خود مباحثه‌ای بر می گزید و درس استاد را با هم مورد بحث و تحقیق قرار می دادند . پس از چندی یکی از شاگردان خصوصی استاد که بسیار با ذوق و محقق بود نیز به جمع ما پیوست و سه نفری مباحثه می کردیم و آن شادروان سید حسین عصامی بود که بعد در دبیرستانهای مشهد دبیری می کرد . و دیری نگذشت که دو تن از آقا زادگان مشهد که به درس خصوصی

می آمدند نیز به عده‌ی ما پیوستند و جلسه مباحثه‌ی ما با انجمن گونهای مبدل شد و آنها عبارت بودند از شادروان آقا نظام شفتی و دوست ارجمندم دکتر حسن شهیدی که هم اکنون استاد دانشگاه مشهد می باشند . در برخی از جلسه‌های این انجمن گون آقا سید احمد خراسانی استاد سابق دانشگاه مشهد و اصفهان نیز شرکت می کردم ممکن است جوانان امروزه همه گونه وسیله‌های تحصیل در دسترس آنان هست همچون : دانشگاههای مجهز ، کتابخانه‌های بزرگ و امکانات دیگر ، در شکفت شوند که بخاطر استفاده از محضریک استاد چرا باید خود را تا مرحله‌ی یک مستخدم و آشپز پایین بیاوریم؟

آیا به جای صرف وقت در خدمتگزاری استاد نمی توان به مطالعه‌ی کتاب و تحقیق شخصی پرداخت؟

در این جسا برای پاسخ باین گونه پرسشها ضرورت دارد وضع فرهنگی و اجتماعی آن روزگار را اندکی نشان دهم

آری نیم قرن پیش در سراسر کشور مادانشگاهی وجود نداشت و در هر استان بیش از دو سه دبستان و دبیرستان سه کلاسه نبود. تحصیل کرده های در خارج از کشور انگشت شمار بودند. کارخانه و راه آهن از آرزوهای روشنفکران بشمار می رفت راهها نا امن بود. امنیت قضایی وجود نداشت. کتاب برای مردم کم بضاعت در حکم کیمیا بود و اینهمه مؤلف و محقق وجود نداشت که هر ماه صدها کتاب منتشر شود کتابخانه های عمومی انگشت شمار بود و در مثل در مشهد تنها کتابخانه ای که ممکن بود مورد استفاده قرار گیرد کتابخانه ای آستان قدس رضوی بود اما اینهمه مثنها و دیوانهای شاعران و کتابهای تاریخ که هم اکنون به صورت انتقادی علمی تصحیح و چاپ شده در دسترس تشنگان دریای معرفت نبود و بجز چند مثنی که مرحوم قزوینی تصحیح کرده و در خارج چاپ شده بود، متن دیگری بدان صفت در داخل کشور یافت نمیشد و کتابهای چاپ لیدن هم گران و کمیاب بود در چنین شرایطی برای شیفتگان ادب و دانش محضر استادی نایفه که به نیروی حافظه ای شگفتی آور خویش هزاران شعر از شاعران بزرگ ایران و عرب حفظ داشت ممتنم بشمار می رفت کسی که بی اغراق توان گفت که در لغت دست کم دو کتاب قاموس و برهان قاطع را یکسره از بر بود و بسیار علاقه داشت از این همه محفوظات خویش و بسیاری از نکته های دقیق در باره ی سرف و نحو و دانش های بلاغت و سبک - شناسی و جز اینها شاگردان خویش را نیز

بر خوردار کند و بی مضایقه در هر فرصت آنان را به یادداشت کردن محفوظات خویش بر می انگیزد کسانیکه برای آنان بدست آوردن دیوانهای این شاعران بسیار دشوار بود.

در آن روزگار برای يك طلبه کم بضاعت امکان نداشت کتابهای جا حظا این قتیبه و ابن عبد ربیه و شرحهای دیوانهای مثنی و ابونواس و فرزدق و جریر را به دست آورد و چه بسا که اگر تمکن مالی هم میداشت همه ی آن کتب در کتابفروشی ها وجود نداشت، اما شادروان ادیب نتیجه ی مطالعات خود را با خوش رویی بر شاگردان القا میکرد و آنان را به فرا گرفتن تشویق و ترغیب هم مینمود آیا خدمت بچنین استادی افتخاری بزرگ نیست؟

به یاد دارم هنگامیکه یکی از بستگان دانست که من بکتاب شرح مقامات جریری بسیار علاقمندم اما نمیتوانم آنرا بخرم رفت و آنرا برای من خرید، چه اندازه شادی بمن دست داد و هنوز خاطره ی شیرین آن را از یاد نبرده ام آری در آن روزگار که کتاب مانند امروز بدین سهولت در دسترس طالبان دانش و ادب قرار نمی گرفت وجود چنین استادانی بسیار مغتنم بود به علاوه بر حسب سنتی که از دیر باز در سرزمین ما بسیار اهمیت داشته حق تعلیم بوده است و شاگرد برای ادای این دین بزرگ معلم و استاد، از هیچگونه مجاهدتی دریغ نمی ورزیده است. (ادامه دارد)